

آیین رازآمیز میتراایی

○ هاشم رضی

«فترت خفاشان دلیل آن است که من خورشید هستم» - نوعی تقابل میان خفاشان شبانه، دشمنان خورشید ایمان حقیقی، غالباً در آثار عرفای اسلامی بیان شده است که از آن جمله می‌توان به افسانه‌های شیرین سهروردی مقبول به زبان فارسی اشاره کرد.

در تفاسیر جدیدتری که از ابتدای سوره ضحی (والضحی، واللیل اذاسجی...) به دست داده شده، ارتباط و اتصال پیامبر(ص) با خورشید و صوح خاصی پیدا می‌کند. در این تفاسیر، الضحی «نور بامدادی» به وجود مقدس رسول خدا(ص) تطبیق شده است. شاید اولین کسی که این معادله و برابری (ضحی = پیامبر) را ابتداء کرد، یا حداقل آن را مشهور ساخت، سنایی (متوفای ۱۱۳۱ م / ۵۲۶ هـ) در قصیده طولانی‌اش درباره این سوره قرآن بود. به نظر می‌رسد که «نور صبح» (ضحی) به گونه درخشان حضرت رسول(ص) اشاره داشته باشد، در حالی که سوگند دیگر الاهی، «واللیل» (قسم به شب)، در ابتدای سوره‌اللیل (سوره ۹۲) به موی سیاه آن جناب اشارت است.

خورشید به عنوان نماد خلوند متعال، هر دو صفت جمال و جلال را به نمایش می‌گذارد؛ جهان را روشن می‌سازد و باعث پرورش و پخته شدن میوه‌ها می‌شود. اما همان طور که ملای رومی می‌گوید، اگر خورشید کمی بیش از حد به ما نزدیک شود همه چیز را در شعله آتش خویش نابود خواهد ساخت، آندازی مر مریدان را که از «خورشید برهنه» اجتناب کنند: مثنوی، دفتر اول، ۱۴۱ مثنوی، چاپ کلاله خاور، ص ۵ بیت ۱۵، تهران ۱۳۱۹.

آفتابی کروی این عالم فروخت
لذکی گریش آید جمله سوخت
سهروردی در کتاب
المشارع و المطارحات، فصل سوم: فی کیفیت ظهور المغیبات، از هورخش با همین تعظیم و تکریم - نیز تداخل عالم هورقلیا یاد کرده است:

... و قد یکون
المخاطبة بصوت طیب او
مهیب، و قد یکون شبیه همس، و قد



خورشید و دیدگاه اسلامی / قرآنی

آنه ماری شبیل در کتاب شایان توجه خود درباره خورشید و دیدگاه اسلامی / قرآنی در زمینه این کوکب درخشان شرحی جالب آورده است: بارزترین نور فراگیر و ساری و جاری عالم وجود، خورشید است؛ اما خورشید همانند سایر اجرام آسمانی، در زمره آفلین (موجوداتی که افول و غروب می‌کنند) قرار دارد (سوره انعام، آیه ۷۶)، موجوداتی که ابراهیم نبی(ع) در ابتدا به آن‌ها روی می‌آورد، اما همین که می‌بیند هر یک از آن‌ها افول و غروب می‌کنند از ستایش آن‌ها دست می‌کشد و می‌گوید رو به سوی خالق آنها باید کرد. در این مورد در سوره فصلت (آیه ۳۷) خلوند عالم مردم را انذار

می‌کند که در مقابل خورشید و ماه به سجده درنیايند، بلکه خنایی که آن‌ها را خلق کرده است مسجود خود قرار دهند (= لا تسجدوا للشمس و لا للقمر، و اسجدوا لله الذی خلقهن).

اسلام آشکارا رابطه خود را با آن دسته از ادیان پیشین که گرایش‌های خورشیدپرستانه داشتند قطع کرد و نظم نمازهای یومیه در آن نیز به طور دقیق به گونه‌ای است که نماز صبح باید به طور حتم پیش از طلوع خورشید و نماز مغرب و عشاء نیز پس از غروب آن باشد تا شائبه هیچ‌گونه ارتباط و اتصالی با خورشیدپرستی (کیش مهر) در میان نیاید (با این حال، اوقات نمازهای پنج‌گانه به طور دقیق با وزن و ریتم کیهانی تطابق دارد).

مبدأ تاریخ اسلامی از سال شمسی و جای‌گزینی آن با سال قمری نیز تأکید مجددی بر این گرایش [ضد خورشیدپرستی] است. با وجود این، نقش خورشید به عنوان نماد پرتوافشانی الوهیت یا نبوت ظهور کامل دارد. در حدیثی از قول حضرت محمد(ص) می‌خوانیم که: «من چون خورشید هستم و صحابه من نیز مانند ستارگان‌اند» (احادیث مثنوی، شماره ۴۴) ستارگان راهگشایی پس از افول خورشید - رحلت حضرت رسول(ص) زندگی خواهند کرد. و در حدیث دیگری این سخن به آن حضرت اسناد داده شده که:

کتاب ماه مهر / آذر و دی ۱۳۸۹

۳۰



یکون المخاطب یتراء فی صورة اما سماویة او فی صورة سادة من السادات العلویة، و فیجاء الخلسات المعتبرة فی عالم هور قلبا، للسید العظیم هورخش الاعظم فی المتجسدین المبجل الذی هو وجهة الله العلیا علی لسان الاشراق.

ساختار اساطیری، و نمادهای آیین های خورشید پرستی، مار

جمشید یا یمه خشته، نخستین شاه - و به مفهومی نخستین انسان در اساطیر ایرانی، تجسم عالی جناب خداوندگار خورشید به روی زمین است^۵ در مضامین اوستایی نقل است که در زمان وی نه بیماری، نه پیری، نه کاستی و... وجود داشت و بی مرگی و جاودانگی، از عطایای وی بود. در خلال مضامین اوستایی، رابطه جمشید با جهان زیرین، چون میترا که داور ارواح را به عهده دارد آشکار است و در منابع پهلوی دینکرد، به روشنی این معنا هست که حتا در دوزخ نفوذ داشته و عهدنامه و یمانی را که اهریمن در دوزخ (نوزمان) پنهان کرده، برمی گرداند. در ریگ ودا نیز همان نزدیکی هایی که میان جمشید - میترا درباره چنین مطالب و مفاهیمی به نظر می رسد، میان سوریه از خدایان ودایی که پسر دیائوس diaus بوده، وی چشم آسمان یا چشم میترا / وارونا (= میترا / اهورا) لقب دارد نیز مشهود است. در «ریگ ودا» حدود ده سرود به نام وی آمده است. هم چنین توصیف وی که از آسمان همه چیز را به وضوح می بیند، توصیفی است که درباره میترا هم نقل می باشد. از سویی دیگر «خورشید خدا» در ریگ ودا ساویتری savitri است که به دفعات، همچون سوریه معرفی می شود.^۶

اغلب این معضل پیش می آید و هنگام پژوهش با آن مواجه می شویم و به صورت پرسش در مطالعات مربوط به تاریخ ادیان و اسطوره شناسی خود نمایی می کند که به چه نحله و روشی می توان خورشیدپرستی اطلاق کرد؟ آیا در این پرستش که ذات خداوندی در قدوسیت خورشید تجلی یافته؟ آیا عنصر تعقل و خرد و اندیشه وارد است یا نه؟ چگونه می توان تصور کرد که در دوران اعتلای اندیشه های فلسفی در ایران، کسانی چون سهروردی و خواجه نصیرالدین توسی، و دیگران - برای ذوات طبیعی چون: خورشید و زهره (ناهید) از کرات سماوی) به پیروی از سرودهای اوستایی - چنان سروده های زیبایی بر جای گذارند؟ مسلماً عنصر عقل و خرد در چنین شیوه های، اشراق و شهود است، نه خرد محض و استدلال. عرفان و گنوس است نه چیز دیگر. چنان که در حافظ، شمس تبریزی، مولوی، خواجوی کرمانی و... ملاحظه می کنیم؛ یا در جهان باستان در ایران و مصر و یا جاهای دیگر.

در آیین های خورشیدپرستی، اغلب نقش های نمادین وجود دارد. در آیین های خورشیدی هند ودایی و ایران، نقش خورشید و مار، نشان مناسبات مستقیمی است میان جهان مادی زنده و جهان پسین تا دنیای زیرین و ظلمت و جایگاه ارواح مردگان. از سویی دیگر همین نمادها، در آیین های خورشیدپرستی میان اقوام گوناگون، گاه در تضاد هستند. در آیین مزدیسنانی، مار در شمار خرفستران xrafstar یا جانداران زیانکار و اهریمنی است. اما در آیین میترای، و به موجب نمادشناسی ودایی، جلوه زندگی و نشان باروری و ازدیاد و آمیزش جنسی و علامت مردانگی است که تقدیس می شود.^۷ در اسطوره شناسی ودایی نیز چنین است و نقش مار و خورشید با هم می آید، چنان که در نقوش کنایت آمیز میترای نیز همین مفهوم را داراست. اما جهت درک بسیاری از مفاهیم در پرده، در نقوش رمز آمیز میترای باید به این

نکته توجه داشت؛ هنگامی که در شکل خورشیدپرستی، ذات اعظم در چرخه طبیعت، در هستی خورشید متبلور می شود، ذوات دیگر طبیعی نیز همپای خورشید و در کنار و اطرافش هستند. کافی است در نمادهای میترای: صدف ماهی، درخت زندگی، گیاهان مقدس هوم و برسَم Barsam، باد، آب، شبان - چوپان، ماه، ستاره، گاو (که درکش با هلال و قرص ماه و آب و رویش و بالش همراه است)، نقوش منطقه البروج، خوشه گندم، عقرب، سگ، خون و... را مورد مذاقه و کاوش قرار داد، چون همه اینها با معیشت آدمی بستگی دارد. به همین جهت است که خداوندگار خورشید: نعمت، برکت، رویش گیاه، ازدیاد باران و آب، خوراک، دام و گله، ثروت، نیرومندی و دلیری، خرد و بینش، فرزندان فراوان، زنان خوب و زیبا، جلب توجه و حمایت نیاکان (فروشی ها) همه و همه را که مؤمنان از او خواستارند و در نیایش های خورشیدی می طلبند، می بخشاید.

در این جاست که خورشید - خدا کم کم در شیوه های آیینی خورشیدپرستی، وظایف شان تقسیم می شود. خورشید خود نماد کلی و اصلی است و عناصر دیگر طبیعی نیز بدون آنکه هستی شان منحصر و وابسته به او باشد، در کنف قدرت او، کارگزارش می شوند. این جاست که در شکل سامان یافته اش، اندیشه حکمت و عرفان پدید می آید. عناصر و ذوات کارگزار، همه از او صادر می شوند که مسبب الاسباب است و در زمین شاه یا امپراتور، پسر - یا سایه و ظل و یا خلیفه خورشید است - اما همه کارهای قومی و جامعه، توسط او اداره می شود که واکنار به عمله سیاسی یا کاهنان شده است.

آنگاه است که میان آفریدگار، یا خدای آفریننده، با خدای باروری و رویش فاصله پدید می شود. این مرحله پیشرفته تر جوامعی است که یا شیوه آیینی خورشیدی، یا قمری دارند و جوامعی که سیر پیشرفت و یگانگی و اتحاد میان قبایل و اقوام و عشایر را می گذرانند، یا گذرانده اند. در این مراحل، خدای آفریننده، بی کار، کم اهمیت و نسبت به او بی توجهی می شود. خورشید بدون آنکه به نقش و ذات اقدس آفریدگاری اش توجه شود، چون جامعه گسترده و فعال به اقتصاد وابسته می شود - جنبه های بارورکننده، زایش و رویش دهنده و گله بخشنده و عوامل رشد اقتصاد شبانی / کشاورزی؛ یعنی فرزندان بسیار دهنده اش مورد توجه قرار می گیرد. در پس این تحول در اندیشه دینی و تغییر و تحول عناصر اساطیری - تعقل و خرد کاربرد دارد، هر چند که غیر مستقیم باشد. در تمدن و فرهنگ های منطقه مدیترانه، دشت های بین النهرین، مصر، هند و جاهای دیگر - چنین دیگرگونی هایی قابل ملاحظه است. چنین امری را در چگونگی مراحل تحول مردوک Marduk خدای بابلی می توان مطالعه کرد. این فراموش کردن مقام آفریدگاری، و جمع خواست ها و تمایلاتی گوناگون در یک ذات اقدس است که موارد عطایا و دهش در او متنوع می شود و کار ایزدان آب و باران و گیاه و رویش و نیروی جنسی بارور... را در خود جمع می کند و حتا پس از حدوث مرگ نیز ارواح بندگان را در کنف حمایت خود دارد.^۸

بسیاری از عطایا و بخشش هایی که خدایان نباتی یا فلکی و خدای آسمان به درخواست بندگان می دهند همانند است. این اصل در یشت ها یا سرودهای خدایان در اوستا آشکار است. آب، باد، باران، زمین، ماه، خورشید، گیاه - آب (هنوروات / امرتات) و... همه به یکسان از سوی بندگان مورد درخواست عطایا هستند. اما اهورمزده، خدای آسمان نخستین - در مقام آفریدگاری - چندان مورد آن گونه مراسم پرستش و ستایش همراه با فدیه ها و قربانی قرار نمی گیرد. به تدریج و حرکتی کند، اما بدون سکون، همه صفات و کمالات ذات خداوندی آسمانی - در آیین های خورشیدی، به خورشید خدا رسیده و در وی جمع می شود. گاه ملاحظه می کنیم میان خدای آفریدگار و ذات اقدس آسمانی و خورشید -

روابط خانوادگی - در مثل پدر - فرزندی به وجود آمده که پدر قدرت و اختیار را به فرزند تفویض کرده است و خود فقط نامی دارد. به موجب اوستا به روشنی این امر مشهود است: آفر یا آتش - که با خورشید قرابت دارد، پسر اورمزد است. ایزدبانو سیندارمذ - یا زمین دختر اورمزد است. آنهیتا در جمع خانوادگی دختر اورمزد است. ارت همسر اورمزد است. اینها ماه و خورشید و ایزد آب و گیاه و جز آن هستند. میان بدویان آفریقای، چون بوشمن‌ها Boshiman و پیگمه‌ها کوتوله‌های آفریقای، خورشید به مثابه چشم خداوند بزرگ است، چنان‌که میان هند و ایرانیان، نیز به موجب اوستا و ریگ‌ودا مطالب مشابهی هست. میان قوم Wiradjuri - Kamilaroi ساکن جنوب غربی استرالیا - خورشید پسر خدای آفریدگار است، در حالی که ماه دومین پسر خداوند آفریدگار محسوب می‌شود. Samoyede ها ماه و خورشید را دو چشم Num یا آسمان می‌پندارند و بر آن باورند که خورشید چشم خوب و ماه چشم بد است.^{۱۱}

یوراگ‌های توندرا در منطقه obdorsk در آغاز زمستان به مناسبت اولین طلوع خورشید، جشن باشکوهی برپا کرده و مراسمی ویژه دارند - در حالی که برای Num یا آسمان مراسم قربانی و فدییه را می‌گذرانند. اغلب مشاهده شده که میان اقوامی که آیین خورشیدپرستی دارند، مراسم فدییه و اهدای نذور و قربانی، برای خدای مطلق، آسمان انجام می‌گیرد.

در پی آمد موارد تطبیقی و قابل سنجش میان آیین‌های آسیایی خورشیدپرستی و آیین میترا - خورشید ایرانی - و شکل اروپایی آن یا آیین‌های خورشیدپرستی، چه میان جوامع متمکن کهن و چه میان قبایل ابتدایی - مواردی بسیار می‌توان دریافت و همین موارد هستند که آشکارا یا پنهان و در پرده، شکل این نوع پرستش در حالت برتر را نشان می‌دهد.

در افریقا، میان بسیاری از اقوام، خداوند عالی جناب و برتر، خورشید است.^{۱۲} این جمع و گروه خدایان سماوی در خانواده از ویژگی‌های این آیین محسوب می‌شود که مکس مولر Max Muller نیز به آن اشاره می‌کند. در آیین‌های هند و ایرانی، به موجب اوستا و ریگ‌ودا و سایر وداها نیز مشهود است که به آن اشاره شد. قوم آفریقای Mumsh ها، خداوند بزرگ را دارای فرزندان می‌دانند. پسرش آوندو Awondo خورشید خدا و ماه دخترش محسوب می‌شود. این افتراق‌ها که در واقع ناآشکار و حدتی را بیان می‌کند، اغلب ثوات سماوی دیگر را در ذات خورشید نشان می‌دهد و عنصر و یا ذات اقدس و بزرگ در این ترکیب خورشید است. این مشخصه، در آیین میترای اروپایی به شکل گسترده‌ای وجود دارد. در سرود میترا (یشت دهم) نیز با توجه به کهنتر ایزدانی که همراه وی هستند آشکار است. در افریقا میان قبیله Kavirondo، خورشیدپرستی در قالب پدر - خورشید، متبلور است. قوم Kaffa بر آن باورند که خداوند بزرگ Abo می‌باشد (هم به معنی پدر و هم خورشید) و می‌گویند هستی آبو در خورشید متمکن است. میان اقوامی دیگر در افریقا، چون قوم Bantu در افریقای شرقی و Dschagga های کلیتاً تجارو نیز خدای بزرگ رووا Ruwa می‌باشد و در خورشید متمکن است. در اساطیر مزدایی نیز که سه مرتبه و مقام آسمان، ستاره پایه، ماه پایه و خورشید پایه است، گاه ذات خداوندی اورمزد - در خورشید پایه ساکن است، هر چند که ماورای خورشید پایه، روشنایی بی‌پایان (انفراجنگه) است که در آن جا اورمزد و خانواده‌اش ساکن می‌باشند که در کتاب روایت پهلوی به طور روشن و در جاهای دیگر اوستا تنها از خانواده خداوند یاد می‌شود که همه از ثوات طبیعی هستند. مسأله قربانی چنان‌که اشاره شد اغلب برای خدای عالی جناب انجام نمی‌شود، اما برای خورشید خدا یا مراسمی بسیار برگزار می‌گردد.^{۱۳}

در این جا باید به آیین زروانی اشاره کرد. زینر^{۱۴} از ازینیک نقل می‌کند که زرون اگر نه، زروان بی‌کرانه، ذات اعظم و خدای بزرگ، دو فرزند می‌آورد: اورمزد و اهریمن. نخستین خدای خیر و خوبی و آسمان. دومی خدای شر و فساد و تاریکی. اورمزد با مادر خویش می‌آمیزد، خورشید پدیدار می‌شود. بعد با خواهرش می‌آمیزد، ماه پیدای می‌شود. در این جا نیز مجمع خدایان سماوی است و در آیین میترای، نفوذ آیین زروانی مشهود می‌باشد که اهریمن خدای تاریکی و ظلمت نیز در مجمع ایزدان میترای جایگاهی دارد.

جایگزینی خورشید خدا - در جایگاه ذات آفریدگار، و عهده‌دار شدن استمرار و ادامه کار آفرینش به وکالت که در آیین‌ها و اساطیر هند و ایرانی؛ و ایرانی - رومی، یونانی به روشنی ملاحظه می‌شود، چنان‌که چندین بار اشاره شد در اغلب دستگاه‌های خورشیدپرستی قابل ملاحظه است. در اندونزی، خدای خورشید Pue mpalaburu میان قوم Toradja

نام دارد که جایگزین خداوندگار عالی‌جناب آسمان شده است و کار آفرینش توسط او انجام شده و ادامه می‌یابد. در آیین میترای نیز، میترا که خداوند نور و شعاع آفتاب است و سل یا هلیوس خداوند و مظهر خورشید شده و به ادامه کار آفرینش می‌پردازد، پتازونی در مآخذ سابق‌الذکر، این چنین مواردی را نشان داده است.

خورشید داور و راهنمای ارواح و جهان پسین

میان برخی اقوام استرالیایی، یگانه شدن بنده یا خورشید - خدای از راه مراسم ویژه، آموختن رازها، سلوک و مراسم دشوار آزمون حاصل می‌شود. داوطلب را چون آماذگی یافت، تحت‌نظر عالی‌جناب شمن قبیله یا قوم برای انجام مراسم نمادین آماده می‌کنند. موی سر و صورتش را می‌کنند. سر و صورت را به رنگ سرخ می‌آمیزند. به صورت کنایت‌آمیز، فرد می‌میرد. فردای آن روز، با طلوع خورشید، زندگی و ولادت دوباره می‌یابد. در این هنگام است که سالک خورشیدی می‌شود و با قهرمان خورشیدی Grogoragally که پسر خداوند آفریدگار است یکی می‌شود.

در این موارد است که عنصری نو و متمایز را در آیین‌های خورشیدی می‌توان شناخت که اعجاب در آن است و چنین انگاری لازم است در جوامعی پیشرفته‌تر شکل گیرد، چنان‌که در آیین میترای و آیین‌های رازآمیز دیگر که درباره‌شان مطالبی نقل شده است، نه در عقب مانده‌ترین قبیله‌های استرالیایی. در این قبایل، سالک در مراحلی که رازآموزی را گذرانده و برای تشریف آماده می‌شود، نوعی نوزایی و تولد تازه را می‌گذراند. مراسم نمادین مرگ، به این مفهوم است که «من» گذشته مرده و پس از آن باماندان با طلوع خورشید، زایشی تازه انجام می‌شود و پس از آن به عنوان خورشید، عین پسر آفریدگار می‌گردد. در این جا، خورشید، مادون خداوندگار بزرگ و میانجی و واسطه میان خداوند بزرگ و بندگان است و وظیفه دارد که سبب هدایت و رستگاری بندگان شده و ارواح را به جهانی برین هدایت کند. میان قبایل ویراجوری و کامیلارو Wiradjuri Kamilaroi از قبایل آروناتا، این چنین تفکری موجب شگفتی است. در آیین میترای، نیز میترا خود رسول خداوند بزرگ آفریدگار است. میانجی و مأمور است تا بندگان را پس از مراحل سلوک، که اتحاد و یگانگی با خالق ایجاد می‌شود، به جهان برین هدایت کند و مراحل رازآموزی و سلوک نیز راز و رمزهایی بسیار دارد.

میان قبایل یاد شده، قهرمان و ندیم خداوند - پهلوان خورشیدی، یعنی Grogoragally که راهنمای ارواح است، روان مردگان را به حضور خداوند بزرگ معرفی می‌کند که این روانی است که مراحل آزمون را گذرانده، در حالت اولیه مرده - اینک برخاسته و خورشیدی شده است و اهل راز و محرمان است. در این جاست که این تمثیل تکرار می‌شود. خورشید خود الگو و نمونه‌ای است که هر شامگاه می‌میرد و هر باماند رستاخیز می‌کند.

چون خورشید غروب کرده و ناپیدا می‌شود، این برای او نمی‌تواند مرگ محسوس باشد، بلکه پایین رفتن خورشید و سیر در قلمرو مردگان است. اما خورشید چون مرتب در قلمرو مردگان، بنون اینکه بمیرد، سفر کرده و باز می‌گردد - جنبه‌ها و وظایف و روابطی با جهان زیرین پیدا می‌کند. این یکی از نکات شایان توجهی است که در آیین‌های خورشیدی - اندیشه‌های مرگ و نوزایی و رجعت و عرفان را سبب می‌شود. البته اشاره شد که میترا خود از داوران جهان پسین و روان مردگان در مزدیسنا به شمار می‌رود و در مهریشت نیز این وابستگی با جهان مردگان و هادی ارواح بودن را حفظ کرده است.

پس خورشید بی‌مرگ است (بی‌خواب است و همیشه هوشیار) و با آن که هر شب به جهان و قلمرو مردگان می‌رود، می‌تواند آدمیان را با خود همراه برده و هر غروب آنان را بمریزد و با ارواح در قلمرو مردگان سیر کند و هر باماند با طلوع و رجعت خود، به جهان روشنی و نور بازشان گرداند. این دو جنبه متفاوت که هم هادی روان‌هاست و هم میراننده - و هم خود پیشوای سلوک برای سالکان و پیر - و مراد است، از ارکان مهمه‌ای می‌باشد که در مراحل پیشرفته آیین‌های خورشیدی قابل مطالعه می‌باشد.

این دوسویگی را که هم به تعبیری خورشید، خدای مرگ است و هم خدای زندگی، به شکل بسیار گره‌گشایی در بند بیست و نهم از سرود میترا یا مهریشت می‌یابیم، که: «تو هم بدی - پلیدی (اک aka زشت) و هم بهترین (وهیشته vahista) هستی برای مردم و برای سرزمین‌ها». هر چند در این سرود، چنان‌که در بخش بعدی شرحی هست،



(خورشید پایه) اما خدایانی اهریمنی و بدسگال (ویو - و - آستوویناتو Vayu - astovizato در اساطیر مزدیسنا) نیز هستند که روان‌های عامه مردم را پاره‌پاره کرده و به سرزمین ارواح می‌کشند. این خدایان مرگ بد Akaranga و Kiru نام دارند.^{۱۶}

به نکته بسیار دقیقی در تاریخ ادیان باید

این تضاد معطوف به امری دیگر و با توضیحی دیگر همراه است، اما باید به آن توجه داشت.

این ارتباط خورشید با دنیای مردگان و راهنما یا هادی ارواح بودن، پندارهایی را موجب می‌شود. برای جلب توجه و رضایت عالی‌جناب خورشید که یا خدای علی‌الاطلاق است و یا نماینده و کارگزار ذات اقدس می‌باشد، به هر حال اوست که به آن جهان ترستاک و پرراز و رمز رفت و آمد دارد و ارواح را هدایت می‌کند. باید مراسمی عبادی انجام داد و فدیة و قربانی اهدا کرد. پس توهمی موجب می‌شود: هنگامی که آدمی به خورشید می‌نگرد، به مرگ می‌نگرد. در اوستا اصطلاح خورشیدسان نگر، برای چشم‌های جمشید آمده است. چشمانی چون خورشید دارد. چنان‌که یاد شد، نام جمشید خود مرکب است (= بیمه + خشته). یعنی جم درخشان و تابنده. جزء دوم خود به معنای خورشید است و با جهان زیرین، قلمرو اهریمن و دوزخ رفت و آمد دارد، و چنان‌که یاد شد میترا نیز خود داور جهان ارواح و پسین است و ایزدان اطراف وی چون سراسه Sraosa سروش و رشنو یا رشن نیز از کارگزاران و همراهان وی در جهان مردگان هستند. خود نام خورشید چه در اوستا و چه در آیین میتراپی، «هور - خشته» Hvara - xsaeta، هر دو جزء به تنهایی به معنای خورشید است. اولی همان است که «هور» یا «خور» در فارسی باقی است. دومی نیز خورشید است که یاد شد. در مراسم مرگ و رفتار با مردگان، مزدیسنان یا زرتشتیان - مردگان را خورشید نگرشنی می‌کنند. به این سان که جسد مرده را یا در برج خاموشی یا کوه و تپه‌ای برهنه، رو به شرق قرار می‌دهند. به طوری که چشم‌ها به سوی خورشید باشد. کلاغ در آیین میتراپی، پیک خورشید است. زرتشتیان بر آن باورند که اگر از لاشه‌خواران، کلاغ نخست به جسد حمله کرده و چشم راست را در بیاورد، مرده - روانش رستگار است. در این جا دقت کنیم که چگونه عناصر و اجزای مطلوب در یک مقوله، با هم در پیوند و رابطه و همکاری می‌باشند. چشم جسد به سوی خورشید، پیک خورشید کلاغ - چشم را به در می‌آورد - و نماد خورشید راهنمای ارواح و واسطه جهان زیرین شکل می‌گیرد. هر گاه در باورهای یونانی، مدیترانه‌ای، مصری، تمدن‌های کهن امریکای مرکزی و اقوام شمال اروپا و... کاوش انجام شود، در مسئله‌ی تطبیق اسطوره‌ها و آیین‌های خورشیدی، به نحوی، چنین باورهایی وجه اشتراک دارند.^{۱۷}

در زلاندنو و جزایر هیبرید Hebrides این باور که در شرایطی نگاه مستقیم به خورشید موجب مرگ می‌شود وجود دارد.^{۱۸} همان‌طور که خورشید روان مردگان را به جهان مردگان می‌برد و از دروازه خورشید عبور داده به سوی غرب می‌رساند؛ روان‌های زندگان را نیز می‌تواند برده و همراه ببرد. بومیان جزیره دیگری در اساطیر خود از جزیره‌ای در غرب یاد می‌کنند که باد روان مردگان را به آن جا می‌برد.^{۱۹} باید متوجه در قیاس و سنجش بود که ویو Vayu - خدایا ایزد باد نیز به موجب بخشی از اوستا که به «وندیداد» یعنی شریعت ضد دیو موسوم است، روان مردگان را به سوی شمال که جایگاه دوزخ است همراه می‌برد. میان بومیان جزایر زلاندنو و اقیانوسیه، چنین باورهایی وجود دارد. قیابلی بر این باورند که روان مردگان در هر سال دوبار، هنگام انقلاب شتوی جمع شده و با خورشید و راهنمایی او، به سوی غرب و جهان زیرین می‌روند.

فریزر در کتاب اشاره شده، بسیاری از این موارد را یادآور شده است. نیز اشاراتی گذشت که در آیین‌های خورشیدی میان جوامع متمدن و گسترده، خورشید حامی سپاهیان، پهلوانان و شاهان است و این در آیین میتراپی و آیین‌های خورشیدی رومی - یونانی مشهود است. همه روان‌هایی که به غرب و مکان ارواح می‌روند یا هدایت می‌شوند، رستگار نیستند و سرنوشتی همانند ندارند. آن روان‌هایی که مراحل رازآموزی و تشریف را گذرانده و اهل راز و محرم شده‌اند، مزیت حمایت و توجه خورشید را دارا می‌شوند. در جزایر Hervey خورشید فقط روان‌های مردگانی را که در پیکار و نبرد کشته شده‌اند به آسمان می‌برد



سارانویو Saranyu به همسری برمی‌گزیند. هنگام برگزاری مراسم عروسی، سارانویو ناپدید می‌شود. توشتری برای جبران، عروسی دیگر همسان با دخترش، برای وی خلق می‌کند. از این مزاجت، زوج آشوین Asvinها و همچنین توآمان یمه / یمی yami / Yama زاده می‌شوند.

نومین خدای خورشیدی، سویتری savitri نام دارد. خدایی با موهای زرین چون خورشید، خدای بامداد و غروب هنگام است. او رویاننده و نموددهنده است. او به تحرک وادارنده است. بامدادان همه را از مردم و جانوران برمی‌انگیزد تا به کار و تحرک بپردازند. جنبش و رویش را در گیاهان سبب می‌شود و غروب هنگام همگان را به سکون و آرامش فرا می‌خواند. به موجب واداه، وی دارای گردونه‌های زرین است که دو اسب آن را می‌رانند در میان آسمان و زمین. در ضمن این حرکت روزانه، سویتری بیماری و آسیب‌ها را از مردم و جانوران دور کرده و در عوض به آنان نعمت و برکت زندگی سالم با تندرستی ارزانی می‌کند.

اما شکل نهایی و نیرومند و سامان یافته آیین خورشیدی، در موجودیت سوریه Surya مطالعه می‌شود. سوریه به تدریج وظایف و ویژگی‌های دوخدای پیشین را در خود جذب می‌کند. او نیز دارای گردونه‌های زرین است که به وسیله‌ی هفت مادبان مسیر روزانه‌ی خود را در آسمان می‌پیماید. او چشم وارونا و میتراس. سوریه در جایگاه سویتری، آتش جاودان آسمان است که عناصر چهارگانه: گیاهان، آدمیان و جانوران را برمی‌انگیزد تا جنبش و تحرک داشته باشند. خدایان نیز حتی به او نیازمندند. مدار حرکت وی، یک مدار و مسیر ازلی و بدون تغییر بوده و نظم و قرار کیهانی وابسته به او و حرکت جاودانه‌اش تعریف شده است. وی با آگنی و ایندرا، سه پسر نیرومند دیانوس و کهن‌ترین شکل تثلیث ودایی هستند. به احتمال این کنایت و اشارتی است به حالات سه گانه خورشید. با این حال از جمله خدایانی است که اسطوره‌هایی انبوه پیرامونش را فرا نگرفته و این به موجب مهتری مقام و جایگاه والای اوست.

اشاره به اوشس Usas خدا بانوی سپیده‌دم نیز شایان توجه خواهد بود. وی نیز همان وظایف را در قبال طبیعت و نظم کیهانی و دهش به مردم و چارپایان و گیاهان دارد که سویتری و سوریه دارند. واژه‌ی اوشا Usa به معنای بامداد است. در اوستا اوشنگه Usangh یا اوشه آمده به همین معنی - اما از نظرگاه این که چون ایزد بانویی معرفی شده باشد، مورد شاخصی در اوستا نیست. به موجب ریگ‌ودا، دختر دیانوس خوانوند بزرگ آسمانی و خواهر آگنی و سوریه و سویتری است. فشرده‌ای از سرود ۵۷- از ماندلای هفتم که درباره‌ی اوستا نقل می‌شود، اما وی در ریگ‌ودا دارای زیباترین سرودهای ستایش است:

اینک این سپیده دم، دختر دیانوس (= آسمان) است که طلوع کرده و شکوه و زیبایی خویش را به نمایش درآورده است. اوستا که بدخواهان و تاریکی اهریمنی را می‌پراکند و روشنی را به راه‌ها می‌نماید تا رفت و آمد میسر گردد. در این بامدادان، برکت و نیک‌بختی را بهره ما نما. از خواسته و دارایی و پسران خانه‌های ما را سرشار کن. اوشس برآمده و با طلوع - شادی و حرکت همه جا را پر می‌کند. وی دختر آسمان و نیک‌خواه مردم است و از ضمیر همگان آگاهی دارد. گردونه زرین او با اسب‌هایی شگفت و درخشان، با سرعت همه جا روان است. او به کسانی که مراسم فدیه و ستایش او را به جا آورند ثروت و برکت می‌بخشد. او بیماری‌ها و اندوه مردمان را برطرف می‌کند. به چراگاه‌های گولان روشنی می‌پراکند. همه آفریدگان پیوسته در انتظار ظهور او هستند. دست نیایش به درگاهش برداشته و درخواست گاو و اسب و روزی فراوان و پسران بسیار می‌کنیم. باشد که مراسم قربانی ما او را خشنود کند.

در این جا اشاره‌ای به سوریه که از جمله خدایان ودایی است می‌شود. در ریگ‌ودا حدود ده سرود ویژه این خدای خورشیدی نقل است. پسر دیانوس Dyaus است.^{۱۸} در مواردی به عنوان چشم آسمان یا چشم میترا - وارونا از وی یاد شده است.^{۱۹} تیزنگر و از دور بسیار بینا در تمام سرزمین‌ها می‌باشد.^{۲۰} خورشید بنا بر اشاره یک سرود، از چشم هیولای آسمان پوروشا Purusa متولد شده است. به همین جهت هنگامی که جسم و روح

توجه داشت و آن مقام کسانی است که به مرحله کمال در رازآموزی رسیده‌اند و مراحل سلوک را گذرانده‌اند. یا از سویی دیگر در میدان نبرد کشته شده‌اند (به شهادت رسیده‌اند). این مقام بنده خاص و راز آموخته و سپاهی و جنگاور شهید است در آیینی که دو طبقه ممتازند: شاهان و پهلوانان حکیم و دانا و سالکان طریق رازآموزی. اما مردم عادی که به مرگ طبیعی می‌میرند یا به رازآموزی و سلوک طریق نپرداخته‌اند از این موهبت برخوردار نیستند. در آیین‌های رازآمیز، چون آیین میتربی نیز این ویژگی و ممیزه هست.^{۲۱} این موضوع که تنها افراد ممتازی که مراحل سلوک و رازآمیزی را گذرانده و یا در میدان نبرد به شهادت رسیده‌اند و یا شهریان و پهلوانان - یا شه‌سواران در نمادی در پرده با خورشید یگانه می‌شوند و پس از مرگ در خورشید مسکن گزیده یا خود خورشید شده و یا عروج‌شان به سوی خورشید است، راه به عرفان می‌برد. در جهان کهن - جاهایی که آیین‌های خورشیدی رایج بود، فرمانروایان، شهریاران، شه‌سواران، راز آموختگان و کسانی دیگر که به وجهی از وجوه امتیاز یافته بودند و مورد تایید کاهن یا روحانی و سالک بزرگ قرار داشتند؛ در هند، پولی‌نزی، ایران، میان هیتی‌ها، بابل، مصر و... خورشید، پسر خورشید، نوانه خورشید معرفی شده‌اند و یا چون مواردی در روم، خورشید در وجودشان حلول کرده است.^{۲۲}

اثرات آیین خورشیدی در ایران کهن در روزگار اوستا، نیز عهد هند و ایرانی - تا دوران اوج عرفان و حکمت خسروانی ایران پس از ساسانی، این موارد قابل ملاحظه است که به نمونه‌هایی از آن در جای خود اشاره شده است.

آیین خورشیدی ودایی

درباره موقعیت، مقام و شکل اساطیری میترا در واداه، با نقل چند سرود میتربی، در ضمن بخش‌های نخستین شروخی هست.

در ریگ‌ودا به ترتیب از چند خدای خورشیدی یاد شده که نخست از ویوسوت Vivasvat یا ویوسوان vivasvan باید یاد کرد به معنی درخشان، قربانی‌کننده و نام آفتاب بامدادی و خورشید. در واداه از وی سخن مشروخی نیست. همان است که در اوستا ویونگهونت vivanghvant پدر یمه یا جم می‌باشد. به موجب ریگ‌ودا و سایر منابع ودایی وی خدای نیرومند خورشید است. دختر توشتری Tustri یکی از خدایان را به نام



انسان به مثل اعلاى انسان کیهانی بازمی‌گردد، چشم‌هایش به خورشید برمی‌گردد. در جایی دیگر آمده که گردونه خورشید به اسبی به یوغ بسته - تظاهر نمادی خورشید - یا نمودار اسبی گشن و بارورکننده است، یا پرندهای و یا به صورت یک کرکس و گاو ورزایی است.^{۳۳} اغلب نکات و نمادها در آیین‌های خورشیدی مشترک: نور و روشنایی، آسمانی و آسمان‌پیمان، اسب که تیزتک و راهوار است و نمودار جهان زیرین و مردگان می‌باشد. خلوند ظلمت و جهان زیرین و راهنمای مردگان و ارواح است، چون در مغرب فرو می‌رود و به جهان ظلمت سیر می‌کند. یا چشم آسمان است یا چشم خداوند و ذات برتر. وظیفه‌اش از آن فرازین گاه نگرش در کار مردم است. بیراهان و کجراهان را مجازات می‌کند. دارای هزاران گوش و چشم است. مظهر قدرت و نیرو (گاوورزا، نره‌گاو) است. زایاننده و بارورکننده است. نمادهای لاک‌پشته، مار، سگ، خوک، عقرب، نیزه، کاره، جام (سنگاب، پیاله - بخش‌های بعدی)، دایره یا حلقه (دایره و حلقه نور و روشنی که با شعاع‌هایی نیزه مانند مشخص است و به صورت حلقه نامزدی و نشانه سوگند و علامت شهریاری و چرخه زندگی و دایره‌ای که سکان زورق و کشتی را جهت هدایت به جهان مشخص می‌کند و...) کلاغ، خروس، و... مشترکات آیین‌های خورشیدی است. با جهان نباتی و خدایان گیاهی و آسمان و صور فلکی رابطه دارد (در آیین‌های میتراپی و زروانی و آیین‌های خورشیدی در حوزه مدیترانه، یونان و...) دو جنبه مثبت و منفی، تاریکی و نور و روشنایی، رفت و مهر و خشم و انتقام دارد. با آیین‌های دلاوری، پهلوانی، شهسواری و شهریاری و شهریاران حکیم در پیوند است. با نیاکان و ارواح در گذشته نامی و نیک و توانمند (= فروشی‌ها) و بسا از مواردی که در همین بخش و بخش‌های دیگر درباره‌شان مطالبی هست ارتباط دارد. تنها راه‌یابی به شناختی بهتر - جز از اندکی سرود و نیایش‌هایی که باقی است، خواندن کتاب‌های رازآمیز نقوش و نگاره‌های بازمانده می‌باشد.

در ریگ‌ودا، با یک خدای خورشیدی دیگر روبه‌رو هستیم، یعنی ساویتری Savitri که درباره‌اش شرحی گذشت و بارها با اشاراتی که هست، همانند سوریه معرفی شده، با این تفاوت که وضوحی بیشتر در شناخت فرا روی می‌نهد. وی هدایت‌کننده ارواح مردگان به جهان اموات است تا در آن جا داوری شوند. ساویتری بی‌مرگی، جاودانی و همیشه جوانی اعطا می‌کند. در اوستا این از ویژگی‌های خدای خورشید، جمشید (بیمه خشنه) می‌باشد که در دوران شاهی طولانی‌اش مرگ و بیماری نبود، یا از میان رفت. نعمت و فراوانی و برکت و شکوفایی به اوچ رسید. و همگان هر شمار سال‌هایی که زندگی می‌کردند، به صورت جوانی در اوچ زیبایی و قدرت باقی می‌ماندند.^{۳۴}

همان صفات متضاد یا مثبت و منفی که در اوستا (= مهریشت، سرود دهم) برای میترا آمده است، برای خدای خورشید در ریگ‌ودا نیز نقل شده. ساویتری هم درخشان و روشن است و هم تاریک و ظلمانی. هر گاه در روز می‌درخشد، تاریکی شب را به دنبال می‌آورد.^{۳۵} (به موجب اوستا، سرودش «سراشه» که از جمله خدایان انجمن میتراپی است، در شب که تاریکی چیره می‌شود، با سرپرستی و امر به بندگان که آتش را روشن نگاه دارند، وظیفه حمایت و نگاهبانی میترا را انجام می‌دهد)^{۳۶} اما ساویتری خود در ریخت و نمایه یک خدای شب و تاریکی نیز ظاهر می‌شود^{۳۷} چنان‌که میترا نیز چنین میزهای را داراست (= بخش کهن‌ترین عصر میتراپی). همان‌گونه که گذرگاه روزانه‌اش توصیف شده، ره‌گذر شبانه‌اش را نیز نموده‌اند. این دو جنبه شمول و گسترش دارد و شامل مرگ و زندگی هر دو هست. هر چند این شمول در خدایان دیگر خورشیدی هم هست. در آیین میتراپی نیز هر دو جنبه ملحوظ است. اگر نقش میترا را در رستاخیز و بعث مردگان و رابطه‌اش را با سوشیانس و جاودانان در نظر بگیریم، نماد خلوند مرگ و زندگی در او شناخته‌تر می‌شود. درباره ساویتری، آمده، «کسی که می‌برد و می‌آورد» توانمند است مرگ را پیش کش کند - یا زندگی را^{۳۸} خود میترا با کشتن گاو، هر دو ممیزه را با هم نشان می‌دهد. گاو ورزا ماه را می‌کشد تا زاینده‌گی و روینده‌گی حاصل شود. یاران و ستاینده‌گان و فدیهدندگان را زندگی دراز با نعمت و پیروزی می‌بخشد. و جمشید - و خورشید نیز هر دو همین ویژگی‌ها را دارند.

نه شب جنبه دیوگونگی دارد و نه روز مفهوم ایزدی. این دو برای خورشید در ریگ‌ودا

و میترا در اوستا جنبه مرگ و زندگی، خیر و شر در صور متمایز را ارائه نمی‌کند. میترا هم خدای روشنایی و نور و انوار آفتاب است و هم خدای شب. هم مرگ در قلمرو و حیطه توانمندی اوست و هم بخشش زندگی. هم شکست و ذلت می‌دهد و هم پیروزی و سرفرازی. او چون ویو در یشت‌ها، خدای میانجی است، واسطه است و حد فاصل میان آسمان و زمین - میان هر فرد و اهریمن؛ و به همین جهت ویژگی شامل هر دو را دارد. در ونا، چنان‌که در اوستا، حتا گاناها، شب و روز به صیغه‌ی تنه می‌آید. درباره ساویتری، همان‌گونه که چنین حدود و اختیارات وسیعی به او منسوب است، همان‌طور که مرگ و زندگی، رویش و نابودی در حیطه قدرت اوست، به عنوان سازنده جهان استومند نیز معرفی شده - به این مفهوم که در کار آفرینش جهان نیز دخالت دارد.

هنگامی که در آیین میتراپی، با دستگاہی بسیار پیچیده از راز و رمزها و کنایات و نمادهای فراوان و گرانباری از اساطیری شرق و غرب و آیین‌های تشریف بسیار پیچیده - و کتمان و رازپوشی و سر نگهداری، و آیین‌ها و مراسم نمادین و آداب سماع و ادغام آیین‌های جنگاوری و شهسواری و سلوک عارفانه، و بن مایه‌های اجتماعی، و عهود اخوت و... رو به رو می‌شویم - و هنگامی که طلوع مجدد آن را از سده سوم و اوایل سده چهارم میلادی در ادیان و مذاهب و آیین‌های سیاسی رازآمیز و زیرزمینی مشاهده می‌کنیم، هنگامی در ادبیات گسترده ایرانی که جهان‌گستر و جهان شمول است، آنچنان ریشه‌های میتراپی را در زمینه علوم اجتماعی و فلسفه و کلام و شعر و هنر و... ملاحظه می‌کنیم - به این نکته خواه ناخواه می‌اندیشیم که چون آثار مستقیم مکتوب درباره آیین میتراپی به ما نرسیده، ناچار باید از هر آنچه که به طور پنهان در بطن آن ماندگار شده جهت بازسازی دست به کار شویم.^{۳۹}

پرستش خورشید از دیدگاه تصوف اسلامی

در اثری بسیار ممتاز و شایان توجه^{۴۰} ذیل محبتی با عنوان بیان اقسام رحمت، شرح جالبی درباره پرستش ذات باری و جلوه‌های ذات خداوندی که مردم در گروه‌های مختلف به ستایش و پرستش آن جلوه‌ها پرداخته و گاه جلوه‌ای از جلوات و جزئی از کل را نادانسته به مثابه کل و ذات احدیت پنداشته‌اند، مطالبی آمده که دو بخش آن، یکی در اشارت به



سلم، نمودبالله من الحور بعد الكور، ای: من النقصان بعد الزیادة. یعنی: ناقص و معیوب نشد به کلی آن کسی که از سر غفلت از کمال اطلاق الاهییت من به سوی آفتاب و قبول او به الوهیت میل کرد، و این آفتاب پرست از آن جهت به کلی ناقص و معیوب نیست که حال آن است که روشنائی و تاب آفتاب، از نور پیدا شدن طلعت من است، که اسم نور و اسم حی من است تا به حکم «والله المثل الاعلی فی السموات و الارض»^{۳۱}، چنان که قرص و عین آفتاب را که فرع و سایه اسم نور و حی است بی وساطت حجابکی تنگ، به بصر تمام ادراک نمی توان کرد، و نظر بر او نمی توان افکند، هم چنین بی واسطه تعینی اسم نور مرا به بصایر در نمی توان یافت و لهذا مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم: «نورائی - اراه» و به غره، وجهه و وجه، کنایت می کنند از ظاهر اسم نور که وجود ظاهر ساطع است بر جمیع حقایق عالم در همه مراتب پس از آن جهت که وجود من حیث التوجه الایجابی، مواجه جمله حقایق عالم است به استعداداتها الاصلیه، وجه نام دارد، و از جهت لمعان و فیضان و پیدایی و نوریت او لحظه به لحظه، کنایت کنند از او به غره که در اصل لغت، بیاضی است که از پیشانی اسب لامع می باشد، پس چون حال آن است که نور آفتاب و لمعان او، اثر و مظهر لمعان وجه من است، پس اگر این پرستنده آفتاب از عین و حقیقت نور، به آن سبب که مدرک و مفهوم او نیست، ظاهراً غافل شده است، چون روی به مظهر و پرتو او آورده است که مدرک و مفهوم اوست و حیات و ثبات و ظهور کمالات جمله محسوسات را به وی متعلق می بیند و از او مستمد و مستفیض می یابد، پس به کلی از این حضرت من اغراض نکرده است و از این روی زیادتی و نقصانی به وی و حال وی عاید نمی گردد، چون در اصل، روی به من دارد.^{۳۲}

پاورقی:

۱- schimmel. Annemarie: Deciphering the Signs of God: A Phenomenological Approach of Islam.

کتاب فوق توسط دکتر عبدالرحیم گواهی با عنوان:

تبیین آیات خداوند/نگاهی پدیدارشناسانه به اسلام - منتشر شده است. تهران ۱۳۷۶، ص ۷۹ و بعد.

۲. فلما اقل، قال انی لا احب الاقلین/ و هنگامی که خورشید اقول کرد ابراهیم گفت من اقول کنندگان را دوست ندارم.

۳. متن این حدیث شریف چنین است: اصحابی کالنجوم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم.

کتوز الحقایق، ص ۱۳.

۴. مجموعه مصنفات، جلد اول، المشارع، ص ۴۹۴.

۵. برای همه ای آگاهی ها نگاه کنید به: فرهنگ نام های اوستا، جلد سوم، ذیل نام یمه خشسته - جمشید.

۶. برای آگاهی ها نگاه کنید به کتاب: دین ودایی، چاپ پاریس ۱۸۸۳ - ۱۸۷۸ در سه مجلد، جلد دوم صفحه ۱۶۰ به بعد و ۲۷۰ به بعد، مجلد سوم صفحه ۲۸ به بعد.

A. Bergaigne: La religion vedique d'après les hymnes du Rig - Veda, I-III.

۷. تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان، جلد دوم - با عنوان «اساطیر» از نگارنده. تهران ۱۳۴۳. بخش: هند ودایی.

۸- Cf. H. Frankfort: Gods and Myths on Sargonid seats, (Iraq) vol. 1, ۱۹۳۴.

. Ivan Engnell: Studies in divine Kingship in the

پرستندگان آفتاب یا خورشید و دیگری پرستش آتش، بسیار مورد دقت است. نگارنده سطور مربوط به آتش و آتش پرستی را که ویژه مزدیسنان عصر ساسانی و وارثین شان و مجوس است، در حکمت خسروانی نقل کرده، و سطورى که راجع به آفتاب یا خورشید در این جا به نقل آورده است (مشارق الدراری، ۶۲۵).

علامه آشتیانی، در چند سطر، کتاب را معرفی کرده است: «این اثر منیف که شاید بهترین اثری است که تاکنون توسط نگارنده این سطور در اختیار اهل معرفت در باب حکمت قرار گرفته، شرحی است بر تائیه این فرض مصری حموی، عارف بزرگ قرن هفتم هجری قمری، اثر بی نظیر عارف نامدار سعیدالدین ابن احمد فرغانی (۷۰۰ هـ.ق): ای کل و اخطا فی النظر. وراغت الافکار، اما من روغان الثلبه و هو: لمبه بذنبه، و احتیاله و توریته، او من قولهم: راغ فلان الی کذا، انا مال الیه سرأ و حاد، و طریق رایغ، ای مایل. و النحله بالکسر، اصلها الدعوی، ثم استعیر فی دعوی رای و مذهب معین.

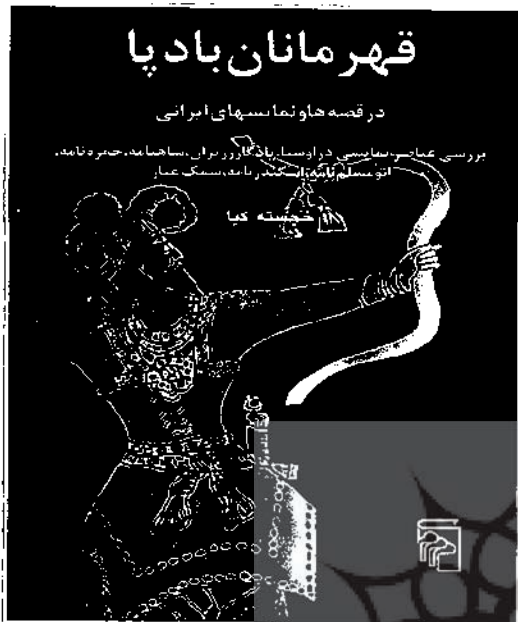
یعنی: چون از وجهی توجه جمله اهل ملل و نحل به حضرت الاهییت است، پس نظر جمله به یک بازگی از حق و توجه به او، کلیل و مایل نیست، و ایشان را به کلی بی کار شمردن، وجهی ندارد، و فکرهای مردم در دعوی حقیقت هر رای و مذهبی و قبول آن و اقامت دلایل بر آن به کلی از حق روی نگردانیده است و میل نکرده، بل که هر یک را وجهی و محملی خیر به نزد من ثابت است و واقع.

و ما احتار من للشمس عن غرة صبا

و اشراقها من نور اسفار غرتی

احتار، افتعل من قولهم: حارحور حورا، رجع و انتقص و منه قوله، صل الله علیه و

ردپایی از هنر نمایشی



○ قهرمانان بادپا (در قصه‌ها و نمایش‌های ایرانی)
○ خجسته کیا
○ نشر مرکز

قصه‌گویی در ایران باستان سنت دارد. گویا که عمر قصه‌گویی در این سرزمین به کهن‌سالی فرهنگ ایرانی باشد. بنا بر منارک موتق از وجود دلقک‌ها در دربارهای پیش از اسلام و دوران اسلامی نیز باخبریم. اما می‌توان ظاهراً شبیه‌خوانی را قدیمی‌ترین برنامه کامل نمایشی در ایران خواند که عمر آن با تردید بسیار به اواخر عهد صفویه می‌رسد.

نویسنده در کتاب سعی کرده است در حد توانایی، به قصد یافتن خبری هرچند کوتاه و بی‌صفا و نشانه‌های هرچند کم‌رنگ و پوشیده در بخشی از روایت‌های اساطیری و حماسه‌ها و تمناهای عیاری به جست و جو بپردازد تا شاید بتواند در اثوه آثار گذشته ردپایی از این هنر به دست آورد. وی ضمن اشاره به غنای نمایشی تمین‌های دیگر چون تمین بیژانس و تمین هند، تعصب ناشتن در رد آثار این تمین‌ها و لجاجت در نسبت دادن فرهنگ‌های اقوام دیگر به نیاکان خود را یادآور می‌شود و معتقد است انکار غنای نمایشی آنها بر درباری نمایشی ما نمی‌افزاید و حتی ما را از دین و یافتن واقعیت‌ها و گردآوردن خردترین نشانه‌ها، که در کل می‌تواند درخور توجه باشد باز خواهد داشت. اما شاید کندوکاو در حماسه‌ها و افسانه‌ها و روایت‌های گوناگون و بازخوانی و بازنگری آنها با دیدگاه‌های نمایشی روزنمای را بگشاید.

کتاب حاضر با بازخوانی ترجمه فارسی و فرانسه چند پاره از اوستا و یشت‌ها و منظومه یادگار زریر به پیروی از نظریات ایران‌شناسان و نیز بازنگری در چند داستان پهلوانی شاهنامه به امید یافتن نشانه‌هایی از جوهر نمایشی در لایه‌های درونی حماسه و ساختار قهرمانان می‌باشد که پاره نخست این کتاب است. در پاره دوم ضمن آشنایی با چهار عیار قصه‌های معروف به حمزه‌نامه و ابوسلم‌نامه و اسکندرنامه و همچنین داستان سمک عیار، سعی می‌شود تا همانندی چند قهرمان در نمایش‌ها و آیین‌های ایرانی با قهرمانان یادپای قصه‌ها روشن شود.

نویسنده به این نکته نیز اشاره می‌کند که بسیاری از مطالب کتاب فرض‌هایی بیش نیستند و بدون تردید و بدون تعارف این کار خالی از خطا نیست.

این اثر تحت دو عنوان کلی نشانه‌های نمایشی در حماسه‌ها؛ نشانه‌های نمایشی در گاهان و یشت‌ها؛ نشانه‌های نمایشی در حماسه یادگار زریران؛ نشانه‌هایی از آیین‌های نمایشی در شاهنامه فردوسی و همچنین قهرمانان بادپا در قصه‌ها و نمایش‌های ایرانی؛ قهرمانان بادپا در قصه‌های عیاری؛ آیین‌ها و آداب در قصه‌های عیاری و قهرمانان بادپا در آیین‌ها و نمایش‌های ایرانی تنظیم شده است. کتاب در قطع رقعی با قیمت ۶۲۰ تومان و شمارگان ۲۰۲۰ نسخه منتشر شده است.



ancient Near East (Uppsala, ۱۹۲۳)

۹. نگاه کنید به مجلدات، ۶، ۵، ۴ تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان، دیانت، اساطیر و فرهنگ اقوام ابتدایی، از نگارنده - و:

. Lehtisalo: Entwurf einer Mythologie der Yurak - Samoyeden (Helsinki, ۱۹۲۲)

۱۰. کتاب یاد شده از فریزر، ص ۳۱۵ به بعد، ۱۲۴، ۱۷۰، ۲۷۹.

۱۱- Pettazoni: Dio I, (Roma, ۱۹۲۲), p. ۲۶۷.

۱۲. زینر A. C. Zaehner در کتاب زروان، بخش سوم، جلد اول، ص ۵۴ به بعد.

R.C.Zaehner: Zurvan, A Zoroastrian Dilemma N.Y., ۱۹۲۷.

۱۳. ترجمه و شرح و تفسیر، نگارنده. یادداشت‌های فرگردهای پنجم و هشتم، جلد اول و دوم. «ترجمه اوستا» نگارنده، جلد اول، ترجمه خورشید نیایش و مهریشت.

۱۴- Williamson: Religious and Cosmic beliefs, of central polynesia I, p. ۱۱۸, II, p. ۲۱۸.

۱۵- Frazer: The Belief in immortality, vol, I-III/1, p.۱۷۵.

۱۶- Frobenius: die Weltanschauung der Naturvolker.

Weimar, ۱۸۹۸, p. ۱۲۵, ۱۶۵.

نیز - فرهنگ نام‌های اوستا، جلد اول ذیل نام «استوویذاتو» جلد سوم ذیل نام «ویو». جلد اول ذیل عنوان «چینوت». ترجمه‌ی ونیدیا، یادداشت‌های فرگردها نوزدهم.

۱۷. در بخشی دیگر که درباره‌ی آیین‌های پهلوانی و میانی عرفانی در آیین میتراپی می‌بختی هست - پژوهشی ارائه شده، نیز:

- Rivers: The History of Melanesian Society, II,

PP. ۵۹۸ - ۵۵۰

۱۸- Perry. W. J; The children of the sun, p. ۱۲۸...

Hocart: Kingship, P.۱۲.

۱۹. ریگ‌وِد، سرود ۲/۳۷، X / ۱۱۵، ۱.

۲۰. ریگ‌وِد، سرود ۶۱، ۱/۳۷، VII/۱.

۲۱. ریگ‌وِد، سرود ۹۰، X.

۲۲. سرود ۶۳، ۲/۷۱۱، سرود ۴۵، ۶/۱۱۱، و سرود ۵۰، ۱/۹.

۲۳. سرود ۶۳، ۲/۷۱۱، سرود ۹۱، ۱/۹ و سرود ۴۷، ۷/۳.

۲۴. سرود ۵۴، ۱۷/۲ - و ۱۱۰، ۱/۳.

۲۵. سرود ۵، ۱۱۵، ۱۱/۸، ۷/۸، ۲۸، ۱۱/۴.

۲۶. ونیدیا، فرگرد ۱۸. ترجمه‌ی نگارنده و شروع بسیار در مواردی که یاد شد.

۲۷. سرود ۲۸، ۶، ۱۱/۱.

۲۸. سرود ۴۵، VII/۱.

. Bergaigne. A: La Religion Vdique d'après Les humnes du Rig - Veda. III. P. ۵۶

۲۹. با استفاده از بخش سوم کتاب Mircea - Eliade به نام des Religions Traite d'histoire و مأخذی دیگر که در متن مطالب به آنها اشاره شده است.

۳۰. مشارق الدراری - شرح تائیه ابن فارض، تألیف سعیدالدین سعید فرغانی - با مقدمه و تعلیقات: سید جلال‌الدین آشتیانی، چاپ تهران ۱۳۹۸ هجری، ص ۵۵۱ به بعد.

۳۱. سوره‌ی ۳۰، آیه‌ی ۲۶: وله من فی السموات و الارض کل له قانون: هر چه در آسمان‌ها و زمین هست از اوست و همه فرمانبرداران اویند.

۳۲. مشارق الانوار، ص ۵۲۶ - ۵۲۵. جهت شرح و تکمیل چنین اشاراتی، به کتاب «حکمت خسروانی» اثر نگارنده نگاه کنید.